

مصافهای کمونیسم امروز

منصور حکمت

بخشی از مقاله منصور حکمت در باره

علل جدائی از حزب کمونیست ایران مندرج

در نشریه کمونیست شماره ۶۳

چند سال اخیر بیگمان یک دوره بسیار تعیین کننده در تاریخ قرن بیستم بوده است. شاید برای بسیاری از این نسل که ناظر این تحولات است، مانند انسانهایی که در دوره انقلاب ۱۹۱۷، عروج فاشیسم و یا دو جنگ جهانی زیستند و لابلای آن تحولات زندگی روزمره اجتناب ناپذیر خود را گذراندند و به چرخشهای عظیم پیرامون خود به عنوان "اخبار" نگاه کردند، اهمیت تاریخساز این دوره هنوز آنطور که باید درک نشود. دنیای فردا نشان خواهد داد که چگونه جامعه بشری در این دوره پا به مسیر جدیدی گذاشت. چهره اقتصادی، سیاسی و معنوی جهان تغییر کرد. چگونه نگاه انسان به خود و سرنوشت و آینده خود عوض شد.

ما در یک گسست تاریخی اساسی زندگی میکنیم. از هرجا آمده باشیم و به هر کاری مشغول بوده باشیم، وقایع سالهای اخیر شرایط زندگی و چهارچوب تلاش اجتماعی ما و نسلهای بعد از ما را باز تعریف میکند. جنگهایی که در ۵۰ سال آینده به وقوع خواهد پیوست، مشقات و محرومیت هایی که بشر خواهد کشید، جدالهای اجتماعی و سیاسی و فکری که میلیونها نفر زندگی خود را با آن معنی خواهند کرد، تصویری که انسان در هنر و فرهنگ و ادبیاتش از خود بدست خواهد داد، روانشناسی فردی و اجتماعی انسان، بیم و امیدهای اقتصادی و سیاسی و پندارهای اخلاقی و جهان نگرایی فلسفی اش همه مهر آنچه امروز جلوی چشمان ما میگذرد را بر خود خواهد داشت. همانقدر که شرایط سیاسی و اقتصادی و فکری حاصل جنگ دوم جهانی حیات مادی و معنوی دو نسل اخیر را، از اروپا و آمریکای صنعتی تا پرت ترین مناطق عقب افتاده و تحت سلطه، قالب زد، شرایط حاصل از تحولات امروز زندگی نسلهای بعد را در تمام شئون تحت تاثیر قرار میدهد.

مفسران غربی میگویند که "جنگ سوم جهانی با پیروزی غرب به پایان رسیده است بی آنکه گلوله ای شلیک شود". تاریخ زنده کشمکش چند ده ساله طرفین این "جنگ سوم" و همین مرحله آخر آن

در چند سال اخیر جز مرگ و فقر و بیحقوقی و مشقات میلیاردها انسان نبوده است. این خود تکلیف این ادعا که "گلوله ای شلیک نشد" را به اندازه کافی روشن میکند. بهرحال اینجا باید از این گذشت. آنچه در این روایت صحیح است و باید مورد توجه جدی قرار بگیرد این است که آنچه در جریان است چیزی در حد پایان جنگ سوم جهانی است و باید تاثیر آن را در تاریخ معاصر شناخت.

تحولات تاریخی امروز در سطوح مختلفی در جریان است. وجه قابل مشاهده و فوری این تحولات سقوط و تجزیه بلوک شرق و انهدام کل سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی ای است که این بلوک را تعریف میکرد. به یک معنی ساده در نبرد دو قطب بورژوازی غرب و شرق، غرب پیروز شده است. مانند هر پیروزی پیشین یک قدرت بورژوازی بر دیگری، در این مورد هم ما شاهد تجزیه سیاسی و جغرافیایی، انقیاد اقتصادی و کرنش ایدئولوژیکی بلوک مغلوب هستیم. از تصرف سرزمین های قدرت مغلوب تا تسخیر بازارهایش، از تغییر سیستم سیاسی و اداری آن تا گشوده شدن دروازه های آن بر روی فرهنگ و معیارهای اخلاقی قدرت پیروز، همه مشخصات کلاسیک پیروزی یک قدرت بورژوازی بر دیگری است. اما اولین چیزی که در این میان ایدا "کلاسیک" نیست، این واقعیت است که طرف مغلوب یک سوی یک دوقطبی و تقابل جهانی بوده است که به مدت نیم قرن پایه ای ترین مشخصه اوضاع سیاسی جهان را تشکیل میداده است. کل جهان از نظر سیاسی حول این تقابل آرایش گرفته بود و پایان این تقابل کلا معادلات سیاسی و اقتصادی را، نه فقط در بلوک شرق بلکه در مقیاسی بین المللی، دگرگون میکند.

در خود بلوک شرق شاهد خیره کننده ترین تحولات هستیم. پیروزی بازار برای کارگر فقر و ناامنی اقتصادی در مقیاسی وسیع بار آورده است. جدال برسر الگوهای اقتصادی و آرایشهای سیاسی جدید به حادثترین شکل در جریان است. از سوی دیگر در هم ریختن یک نظام سیاسی و اداری بسته، جنبشهای اجتماعی را، از پیشرو و انقلابی تا ارتجاعی و عتیق، به تحرکی وسیع واداشته است. در کنار حرکتهای وسیع کارگری و طرح مطالبات جدید و اشکال اعتراضی بیسابقه در مبارزات کارگری، ناسیونالیسم و فاشیسم و مذهب پا به جلوی صحنه گذاشته اند.

در جهان تحت سلطه و عقب مانده موسوم به جهان سوم که مسائل آن مستقیما به این تقابل بین المللی گره خورده بود، صورت مسائل از بنیاد تغییر میکنند. برای مسائل کهنه بناگاه راه حل پیدا میشود و در همان حال معضلات جدیدی، پیچیده تر از قبل، طرح میشود. نیروها و گرایشهای اجتماعی در این کشورها بناگاه خود را با موقعیتی اساسا تغییر یافته روبرو میکنند. این در

مورد فلسطین، افغانستان، اتیوپی، کامبوج، کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و جنوبی و کانونهای عمده مناقشه در آفریقا به روشنی قابل مشاهده است. ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، رفرمیسم و رادیکالیسم در کشورهای مختلف در موقعیت کاملاً متفاوتی نسبت به قبل قرار میگیرند. دورنمای توسعه اقتصادی جهان عقب مانده بار دیگر تغییر میکند. سقوط شرق و باز شدن دروازه های آن بر روی سرمایه غربی امیدهای تازه کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به توسعه به اتکای غرب و مبتنی بر ادغام در بازار جهانی را به یاس مبدل میکند.

اما وجه مهم تر و در دراز مدت تعیین کننده تر سقوط بلوک شرق تحولات اجتناب ناپذیر آتی در خود غرب پیروز است. با سقوط شرق، آن مجموعه و چهارچوب اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که بعنوان غرب و یا "جهان آزاد" در مقابل شرق برپا شده بود نیز بناگزیر دستخوش تغییر میشود. غرب نیز باید به مثابه یک بلوک تجزیه شود و همراه آن کل ساختار سیاسی و دستگاه ایدئولوژیکی که به این غرب هویت مشترکی میداد مورد تجدید نظر قرار بگیرد. نه فقط آرایشهای نظامی، سیاسی و اقتصادی جدید، بلکه چهارچوبهای فکری و ایدئولوژیکی جدید و متناسب با سرمایه داری پس از پایان "غرب و شرق" باید شکل بگیرند. دنیای سرمایه داری بسوی یک تجدید نظر تمام و کمال در آرایش اقتصادی و روبنای سیاسی، اداری و فرهنگی خود پیش میرود. دوره تاریخی جدید نه دوره ثبات و نظم و روشنی، بلکه دوره بی ثباتی، اغتشاش و ابهام است.

اما نگرش به مساله حتی بعنوان یک تعیین تکلیف بنیادی و تاریخی میان قدرتهای و بلوکهای بورژوازی هنوز نیمی از تصویر را بیرون میگذارد. پایان "جنگ سوم" میان بورژواها با تعرضی بهمان درجه تاریخی و بنیادی توسط کل بورژوازی به طبقه کارگر همراه شده است. غالب و مغلوب در اعلام "پایان کمونیسم" همصدا هستند. پیروزی غرب، نه بعنوان پیروزی بر یک بلوک اقتصادی و سیاسی و نظامی متخاصم و رقیب، و نه فقط بعنوان پیروزی بازار بر دولتگرایی اقتصادی، بلکه در درجه اول بعنوان پیروزی ای بر کمونیسم جشن گرفته میشود. این تبیین از یک طرف میراث قالب ایدئولوژیکی ای است که تعرض نهایی غرب به شرق در دوره تاچر و ریگان بخود گرفت. این درافزوده مشخص راست جدید در دهه هشتاد در اروپای غربی و آمریکا در جدال سنتی غرب و شرق بود. از طرف دیگر تبیین مساله توسط ایدئولوژی رسمی غرب بعنوان جدال دموکراسی و بازار با کمونیسم و سوسیالیسم پرچم تعرض بورژوازی در دور جدید در جبهه مبارزه با کارگر و جنبش کارگری است. این اعلام این واقعیت است که از نظر بورژوازی تعیین تکلیف در جنگ درون طبقاتی باید به پیشرویهای اساسی در جنگ طبقاتی ای که به موازات کشمکش قدرتهای بورژوازی در جریان بوده است منجر شود.

این وجه سیاه تحولات اخیر بین المللی است که کابوسی هولناک را در برابر بشریت بطور کلی قرار میدهد. برای بسیاری از مفسرین خام اندیش رویدادهای دوره اخیر، در چپ و چپ سابق و در میان روشنفکران سلیم النفس و کم عقل بطور کلی، جهان ظاهرا روبه آرامش و صلح و آزادی و انسانیت دارد. همه با مطالبات ملی، لیبرالی، محیط زیستی و غیره شان مودبانه برای تقدیم عرضحال به پیشگاه سرمایه داری در صف می ایستند. اینها توهماتی خام اندیشانه و نشانه فقدان نگرش تاریخی به اوضاع جاری است. حمله امروز به کمونیسم حمله ای به یک فرقه، رژیم، احزاب و یا سیستم اداری و سیاسی معینی نیست. این حمله ای به بشریت و برابری طلبی و آزادی خواهی انسانی بطور کلی و به جنبش اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق این آرمانها بطور اخص است. هدف این تعرض اعلام جاودانگی سرمایه داری و بیحاصل قلمداد کردن هر انتقاد بشریت محروم به این نظام است. این تعرضی علیه انتظارات انسانی است، علیه امید انسانها به دخالت در سرنوشت خویش، علیه مسئولیت اجتماع در برابر فرد، علیه هنوع ایده مبنی بر برابری حقوقی، سیاسی و اقتصادی انسانها. این تعرضی است علیه تمام محدودیت و ترمزی که طبقه کارگر و اندیشه سوسیالیستی در طول دو قرن و در طی کشمکشهای هرروزه بزرگ و کوچک بر تاخت و تاز و استثمار لخت و عریان سرمایه تحمیل کرده است.

اگر بورژوازی در این تعرض علیه کمونیسم موفق شود، اگر قادر شود انتقاد و حرکت اجتماعی سوسیالیستی را به حاشیه جامعه براند، آنگاه آلترناتیو واقعی ای که در برابر جهان امروز قرار میگیرد جز بربریتی پیچیده در زورق تکنولوژی نخواهد بود. ماحصل پیروزی این تعرض تمیزه شدن کارگر و شهروند بطور کلی در برابر سرمایه و نهادهای سیاسی و اداری و اقتصادی و تبلیغاتی آن و ریشخند شدن ایده آلهای انسانی بعنوان ایده هایی مهجور و غیر قابل تحقق خواهد بود. هلهله برای بزیر کشیدن شدن مجسمه های لنین از سر دشمنی با بلوک سرمایه داری دولتی وامانده و شکست خورده در شرق نیست. لنین را بعنوان سمبل جسارت طبقاتی کارگر به ساحت مقدس سرمایه، به عنوان سمبل تلاش توده انسانهای کارکن و فرودست برای تغییر جهان، بزیر میکشند.

حتی بدون این موج جدید تعرض به بشریت کارگر، دنیای امروز به اندازه کافی برای هرکس که اندک حرمت و حقی برای انسان قائل باشد سیاه هست. در کانون های صنعتی جهان توده بیکاران هر روز انبوه تر میشود. شکاف طبقاتی گسترش یافته است. امنیت اجتماعی و رفاه عمومی مردم بشدت تنزل یافته است. خانواده کارگری بدون دو شغل امکان امرار معاش ندارد. تشکلهای کارگری، و حتی بستر اصلی جنبش اتحادیه ای که مدتهاست تهدیدی برای نظم بورژوایی موجود محسوب

نمیشود، در منگنه قرار گرفته اند و قدرت عمل خویش را بشدت از دست داده اند. فردیت و رقابت بعنوان اصول انکار ناپذیر و بنیادی جامعه در اذهان تثبیت شده است. افق عمومی جامعه، که بیش از هرچیز در حرکت روشنفکران و تحصیل کردگان، متفکرین و چهره پردازان معنوی جامعه بورژوازی منعکس میشود، شدیداً به راست چرخیده است. ایده های اصلاح طلبانه و لیبرالی دهه های شصت و هفتاد در طول دهه هشتاد شدیداً به حاشیه رانده شده و بی اعتبار اعلام شده اند. زندگی توده های وسیع زیر حد فقر در خود اروپا و آمریکای صنعتی به امری پذیرفته شده تبدیل میشود. نئو فاشیسم و راسیسم در اشکال مختلف میداندار شده اند. انقلاب تکنولوژیک نه فقط بر مقهوریت اقتصادی کارگر در برابر سرمایه افزوده است، بلکه اشکال نوینی برای حفظ اقتدار سیاسی بورژوازی فراهم ساخته است. در کنار ارتش، زندانها و دادگاهها، رسانه های جمعی با پوششی عظیم جای ویژه ای در تضمین حاکمیت سیاسی بورژوازی پیدا کرده اند. تحمیق و ارباب سیستماتیک فرد در انزوای خانه اش، بمباران تبلیغاتی دائمی جامعه با روایت بورژوازی از جهان و جامعه و انسان، به جزء مکمل و شرط لازم بقاء دموکراسی غربی (دیکتاتوری پارلمانی بورژوازی) تبدیل شده است.

در خارج این جهان صنعتی ناامنی اقتصادی و بیحقوقی سیاسی و اجتماعی در ابعادی به مراتب عظیم تر بیداد میکند. افق توسعه اقتصادی در این کشورها رسماً کور شده است و در بسیاری جنگ هرروزه با فقر و قحطی داستان زندگی اقتصادی توده مردم را تشکیل میدهد. بدهی های کشورهای به اصطلاح جهان سوم به کشورهای و موسسات مالی غربی ابعادی باور نکردنی یافته است. در بسیاری از کشورها تا هشتاد درصد در آمد حاصله از رشد اقتصادی صرف باز پرداخت بهره وامها میشود. حقیقتی که به آمار رسمی خود بورژوازی در سال فقط ۵۰ میلیون کودک (دونفر در هر ثانیه) را به کام مرگ میکشد و برای آنها که جان بدر میبرند فقر و بیخانمانی و فحشاء و اعتیاد بجا میگذارد.

چند میلیارد مردم این کشورها از کوچکترین حقی در دخالت در اداره جامعه خویش و از بدست گرفتن سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود محرومند. حکومتهای سرکوبگر بورژوازی و جنایتهای سیاسی دولتی و ماوراء دولتی که اساساً طبقه کارگر و جنبش کارگری را هدف گرفته اند وجه مشخصه نظام سیاسی در این کشورهاست. تلاش برای تشکیل اتحادیه و یا سازمان سوسیالیستی کارگری در بسیاری از این کشورها جرم محسوب میشود و با مجازاتهای سنگین پاسخ میگیرد. موقعیت کارگران این کشورها بعنوان انسانهایی درجه دوم و قابل دور انداختن، فروشندگان نیروی کار ارزان، بیش از پیش در اقتصاد سیاسی جهان امروز تثبیت میشود.

این آپارتاید طبقاتی و درجه بندی رسمی ارزش انسانها چه در محدوده خود جهان صنعتی و چه در مقیاس جهانی با عروج قالبهای فکری ارتجاعی نوینی تحکیم و تقویت میشود. بار ملامت بیکاری، بی مسکنی، فقر و محرومیت از امکانات ابتدایی پزشکی، رفاهی و آموزشی، از دوش جامعه و نظام اجتماعی برداشته میشود و بر دوش فرد قرار میگیرد. حق، چه اقتصادی و چه سیاسی، بار دیگر با صراحت به مالکیت مرتبط میشود. ناسیونالیسم و مذهب دوباره میدان فراخی برای تحرک پیدا میکنند. در کنار اعلام تقدس بازار و سرمایه و مالکیت بورژوازی، دخالتگری میلیتاریستی در سطح جهان و چهارچوب فکری راسیستی و اروپا- محور متناسب با آن از نو تظہیر میشود و بر سردر نظم نوین جهانی حک میشود.

برای کمونیسمی که در آرمان برابری و آزادی انسانها تجدید نظر نکرده است، برای کمونیسمی که جنبش انتقادی - پراتیکی کارگر برای دگرگون کردن کل نظم عقب مانده و ضد انسانی بورژوازی است، برای کمونیسمی که تعرض امروزی به مارکسیسم و اندیشه ها و جنبش های کارگری را شاهد است، دوره حاضر مجموعه وسیعی از مصافهای فکری و سیاسی را در دستور میگذارد. باید به استقبال این جدالها رفت و همه چیز بر امکان پیروزی کارگر و کمونیسم در همین دوره دلالت میکند. جهان دستخوش یک تجدید نظر اساسی در بنیاد های سیاسی و اقتصادی و فکری خود است و کمونیسم کارگری، اینبار بدون آنکه با بلوکها و اردوگاههای سوسیالیسم بورژوازی روبرو باشد، امکان وسیعی برای طرح مستقیم و شفاف نگرش انتقادی و آلترناتیو اجتماعی خود دارد. جهانی شدن سرمایه و تولید صنعتی، طبقه کارگر مدرن را به طبقه ای براستی جهانی تبدیل کرده است. اعتراضات کارگری برای بهبود اوضاع طبقه و علیه سیاستهای دولتها و کارفرمایان بدون وقفه در کشورهای مختلف در جریان است. گرایشات سنتی در جنبش کارگری، بویژه جنبش اتحادیه ای و حرکتهای سوسیال دموکراتیک، ناتوانی شان را در گسترش سازمانیابی کارگری و به پیروزی رساندن اعتراضات کارگری به نمایش گذاشته اند. علیرغم کل تحریکات و تبلیغات ضد کمونیستی کنونی، حرکت سوسیالیستی رادیکال در جنبش طبقاتی دامنه عمل وسیع تری برای جلب طبقه کارگر به سازمانیابی و سیاست رادیکال کارگری یافته است.

بعنوان کمونیست کارهای زیادی باید کرد. کارهای زیادی میشود کرد. کل پیروزی و یا کل شکست هر دو ممکن و محتملند. جدالهای اساسی جهانی اند و خصلت کشوری خاصی ندارند، هرچند استنتاجات روشنی در مورد وظایف کمونیستی در هر کشور میتوان از این وضعیت به عمل آورد. بعنوان کمونیست باید در سنگربندی های معلومی حضور یافت. کمونیسم امروز فقط با حضور در

این سنگر ها مشخص خواهد شد. نه فقط باید جلوی تعرض فکری بورژوازی به مارکسیسم ایستاد، بلکه باید انتقاد زیر و روکننده مارکسیستی، انتقاد کارگر به جهان سرمایه داری، را با قدرت و کوبندگی به مراتب بیشتر در سطح جامعه طرح کرد. باید خرافات دموکراتیک، ناسیونالیستی، لیبرالی، مذهبی و انتقادات نیمبند ناراضیان بورژوا به حاشیه های نظام موجود را از صحنه جارو کرد. باید صف سوسیالیستی کارگر را به میدان جدالهای اقتصادی و سیاسی تعیین کننده امروز کشاند. باید آلترناتیو کارگری را در برابر جهان امروز قرار داد. باید اشکال و قالبهای مبارزه رادیکال توده کارگران را تعریف کرد و گسترش داد. باید احزاب سیاسی روشن بین، رادیکال و کمونیست کارگری ایجاد کرد. باید ایجاد وحدت طبقاتی کارگر در سطح بین المللی را بعنوان یک امر عاجل عملی در دستور قرار داد.

کمونیست واقعی امروز کسی است که مبرمیت اوضاع معاصر را و اهمیت نقش خود را درک کند. شخصا هیچوقت کوچکترین سمپاتی ای به کسانی که خود را کمونیست میخوانند اما دخالت واقعی در تغییر جهان معاصر خود را بلند پروازی تلقی میکنند نداشته ام. کمونیسم در حاشیه جامعه کمونیسم نیست. قرار گرفتن در متن و در صف اول مقاومت در برابر تعرض بین المللی بورژوازی به آرمانهای برحق انسانی و دستاوردهای اجتماعی تاکنونی، به میدان کشیدن یک صف بین المللی سوسیالیستی کارگری در جهان پرتلاطم امروز و تلاش برای پیروز کردن سوسیالیسم، این لازمه کمونیست بودن در دنیای امروز است.

وقتی از این زاویه به کلیت حزب کمونیست ایران نگاه میکنم، آن را به صورت صفی واقف به این وظایف و متعهد به ایفای این نقش نمیبینم. این آگاهی، آمادگی و توانایی مشخصه عمومی حزب کمونیست نیست. حزب کمونیست در شکل فعلی اش حتی آن جریانی در درون خود را که افق چنین پراتیک کمونیستی ای را روبروی خود گذاشته است مقید و محدود میکند. جدایی امروز ما اقدامی است برای شکل دادن هرچه سریعتر به یک صف کمونیستی که بتواند به استقبال وظایف امروز برود.

اولین سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که چرا با خود همین حزب و در چهارچوب همین حزب نمیتوان بدرستی به جدالهای کمونیسم امروز پا گذاشت. من نظرم رادرباره جایگاه تاریخی حزب کمونیست و ارزشی که برای قریب یک دهه فعالیت آن قانلم در مقاطع مختلف توضیح داده ام و امیدوارم بتوانم در فرصت مناسبی ارزیابی و جمع بندی ای از جایگاه این حزب در تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران بدهم. اینجا در پاسخ به سوال فوق میخواهم به محدودیتهای مادی و تاریخی این

حزب در این مقطع معین اشاره کنم.

محدودیت‌های تاریخی حزب کمونیست ایران

یکی از استدلال‌هایی که در طول سه سال گذشته ما را از جدایی منصرف می‌کرد ارزش تاریخی و اجتماعی حزب کمونیست ایران و سابقه افتخار آمیز آن بود. اما سابقه و تاریخ پراتیکی حزب همانقدر که میتواند مایه قدرت باشد، میتواند مانع انطباق حزب با واقعیات و نیازهای کمونیسم امروز هم باشد. تحولات عظیم دنیای امروز که مستقیماً به زمینه‌های فعالیت کمونیستی و آینده کمونیسم مربوط میشود، ایجاب میکند که کمونیست امروزی مستقل از سابقه و تاریخچه فعالیتش در مورد سازمانیابی کمونیستی در دوره‌ای که امروز شروع میشود فکر کند تصمیم بگیرد. حتی اگر حزب کمونیست ایران هیچکدام از مسائلی را که بعداً اشاره میکنم نداشت، حتی اگر یک جریان یکپارچه و بی ابهام بود، هنوز ما بعنوان کمونیست‌هایی که با واقعیات تاریخساز امروز روبرو هستیم باید در مورد حزیبتی که پاسخگوی نیازهای مبارزه امروز است تصمیم می‌گرفتیم. حزب کمونیست ایران محصول تاریخ معین و تلاقی‌های اجتماعی معینی است. این حزب حاصل تاریخ معینی است. مهر مبارزه فکری و سیاسی در یک دوره خاص و در کشور خاصی را بر خود دارد. نگرش این حزب به خود و از آن مهمتر نگرش جامعه به آن، عرصه‌های فعالیت موجود آن، تیپ فعالین سیاسی این حزب، اولویتها و مشغله‌های آن، و بطور خلاصه مجموعه خصوصیات فکری و عملی و سیمای اجتماعی آن، توسط این تاریخ مقید و مشروط میشود. اما تحزبی که کمونیسم کارگری امروز به آن نیاز دارد در مقابل این پدیده از نظر تاریخی مشروط و قالب زده شده قرار می‌گیرد. حزب کمونیستی که بخواهد امروز نقش بازی کند باید از امروز الهام بگیرد. باید در انعکاس به تحولات تاریخی امروز و در قبال وظایف کمونیسم امروز، خود را تعریف کند. کمونیسم بعنوان نقد، آرمان و جنبش اجتماعی پابرجاست و با دوره‌های سیاسی و اجتماعی جا به جا نمیشود. اما تحزب کمونیستی و شکلی که کمونیستها در هر مقطع جنبش خود را آرایش میدهند، مستقیماً از نقطه عطف‌های تاریخی تاثیر می‌پذیرد. با حزبی که از دل مبارزه ضد رویزیونیستی در یک دوره معین و یا جدال ضد پوپولیستی در یک کشور معین پیدا شده و توسط این مبارزه قالب زده شده نمیتوان صاف و ساده وارد دوره‌ای شد که در آن خود این مقولات اهمیت تاریخی خود را از دست داده‌اند. بنابراین حتی اگر از حزب سیاسی خود کمال رضایت را هم داشتیم با تحولات جهانی اخیر باید مستقل از هویت حزبی موجودمان کمونیست‌های کارگری دیگر در گوشه و کنار دنیا را هم خبر می‌کردیم و در مورد چه باید کرد امروز و تحزب کمونیستی در جهان امروز تصمیمات جدید می‌گرفتیم.

بحث ضرورت گسست از این گذشته معین و محدود و ربط دادن حزب کمونیست ایران به تاریخ بین المللی سوسیالیسم کارگری البته تازگی ندارد. این در چند سال گذشته یکی از تمهای اصلی مشخص کننده مباحثات جریان کمونیسم کارگری در حزب کمونیست بوده است. آنچه که تازگی دارد، و لااقل برای من یک تز اصلی در تبیین جدایی از حزب کمونیست است، این است که تاریخ و سیمای متعین حزب کمونیست ایران، با همه افتخارات و وجهه تاکنونی اش، در قبال حرکت کمونیسم کارگری امروز دیگر نقش دست و پاگیر پیدا میکند. پیوستگی با تاریخ حزبی قبلی، دیگر نه نقطه قدرت بلکه اتصالی به گذشته و مانعی برای حضور با تمام قوا در صحنه های مبارزه کمونیستی امروز است. این به معنی صرفنظر کردن از دستاوردهای باارزش مبارزه تاکنونی نیست. اما شرط تکیه به این دستاوردها در حرکت آتی، جدا کردن آنها از قالب تاریخی و سازمانی خاصی است که در آن پیدا شده اند. روشن بینی نظری و سیاسی حاصل این سالها، توانایی های و تجارب کسب شده، وجهه اجتماعی کمونیسم ما و نفوذ نسبتا وسیع ما در ایران و احتمالا در برخی کشورهای دیگر، از طریق انسانها و فعالین زنده به حرکت جدید منتقل خواهد شد. آنچه که ما باید بجا بگذاریم قالب تشکیلاتی و سیمای سازمانی معینی است که این نقطه قدرتها در آن کسب شده و امروز دیگر بیش از حد میخکوب گذشته، دست و پاگیر و زمین گیر کننده است. جامعه باید حزب ما را بعنوان کمونیسم متشکل در قبال واقعیات و معضلات جهانی در انتهای قرن بیستم بشناسد. این هویت را بدون صرفنظر کردن از هویت محدود قبلی نمیتوان کسب کرد.

خصلت ائتلافی حزب کمونیست ایران

در این باره قبلا زیاد صحبت کرده ام. حزب کمونیست ایران حزب یک گرایش اجتماعی و یا مجموعه ای از گرایشات فکری و پراتیکی یک طبقه اجتماعی واحد نیست. حزب کمونیست ایران ظرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف و حاصل چند تاریخ سیاسی مختلف است. بستر اولیه پیدایش این حزب، نظیر کل چپ رادیکال دوره اخیر در ایران، انقلاب ۵۷ و تحرک طبقات اجتماعی در این انقلاب بود. زمینه اجتماعی اولیه این چپ رادیکال را جنبش روشنفکران و تحصیل کردگان ناراضی در یک کشور تحت سلطه تشکیل میداد که افق توسعه اقتصادی، نمایندگی شدن در ساختار سیاسی و تقویت فرهنگ ملی را در برابر خود قرار داده بودند و تحقق این افق را در گرو تعیین تکلیف با سلطه امپریالیستی غرب و آمریکا و رژیم استبداد سلطنتی میدانستند. این ناراضی اجتماعی مایه پیدایش طیفی از نیروهای سیاسی، از جریانات بیگانه ترس و نوگریز مذهبی، تا جریانات چپ گرا و شبه سوسیالیست، بود که تا پیش از انقلاب ۵۷ در یک حرکت

عمومی ضد سلطنتی - ضد آمریکایی عملاً کنار هم قرار می‌گرفتند. سوسیالیسم رادیکالی که پا به انقلاب گذاشت از نظر مضمونی چیزی بیش از این ملی‌گرایی اصلاح طلبانه در بر نداشت. انقلاب اکتبر و اعتبار عمومی مارکسیسم در سطح جهانی، عنوان کمونیسم و مارکسیسم را به جریان‌های رادیکال و از جمله چپ رادیکال ایران تحمیل می‌کرد. این جریان‌های آرمانهای ملی و رفرمیستی خود را به مارکسیسم نسبت می‌دادند و خود را در این قالب تبیین می‌کردند. در طول انقلاب، زیر فشار نظری مارکسیستی از یکسو حضور عملی کارگر بعنوان یک جریان رادیکال و معطوف به سوسیالیسم از سوی دیگر، این چپ رادیکال تجربه شد. یک رگه سهم در تشکیل حزب کمونیست ایران جریان ضد پوپولیست و ضد رویزیونیستی است که با نقد ملی‌گرایی و اصلاح طلبی چپ روشنفکری در متن همین طیف شکل گرفت. یک جریان مارکسیستی که محیط اجتماعی فعالیت آن همچنان همان محیط اعتراض غیر کارگری بود و نیرو و توان خود را از این محیط می‌گرفت. بخش زیادی از نسل اول فعالین حزب کمونیست نه از محیط اعتراض کارگری، بلکه از تجزیه گروه‌های چپ رادیکال غیر کارگری، بیرون آمدند.

این رگه از مارکسیسم بعداً چه در جامعه و چه در درون حزب کمونیست ایران دستخوش تحولات و تجزیه‌هایی شد. به این بعداً می‌پردازم، اما همینقدر لازم است تاکید کنم که برخی از مشخصات عمومی این چپ غیر کارگری، علیرغم همه پیشرفتهای نظری و فکری که در آن رخ داده بود، به حزب کمونیست ایران منتقل شد. مهمترین این مشخصات، خاصیت اشتقاقی سوسیالیسم و مارکسیسم در این جریان بود. این جریان حاصل فشار مارکسیسم به یک جنبش اجتماعی غیر سوسیالیستی بود و لذا مارکسیسم و سوسیالیسم بعنوان قالب فکری و مجموعه اصولی که تحقق امر اجتماعی واقعی و نهایتاً غیر سوسیالیستی این جریان را تسهیل می‌کرد توسط این جریان پذیرفته شده بود. مارکسیسم ابزاری بود برای اندیشیدن و خط مشی تعیین کردن در قبال رژیم اسلامی، استبداد، انقلاب ایران، سازمان‌سازی، جذب نیرو، سرنگونی، مذهب، و نظایر اینها. افق سیاسی همچنان یک افق ملی و کشوری، و هدف سیاسی همچنان اصلاح طلبانه بود. این جریان در سطح وسیع نسبت به دفاع از سوسیالیسم و مارکسیسم بی‌میل و ناتوان است. آنجا که به این کار ناگزیر میشود، از محدوده قالبها و فرمولهای قبلا فراهم شده فراتر نمیرود. مشخصه دیگر این جریان، خصلت آبستره کارگر و مبارزه کارگری برای آن است. محیط طبیعی فعالیت این جریان کارگر و جنبش کارگری نیست. توانایی خاصی در این محیط ندارد و بسادگی کسب نمیکند. گرایش به کارگر و مبارزه کارگری با فشار تئوری و از مجرای اعلام وفاداری اش به مارکسیسم به این جریان تحمیل شده است.

یک رگه دیگر در حزب کمونیست ناسیونالیسم کرد است. اگر ناسیونالیسم چپ سراسری در طول انقلاب ۵۷ با قدرت نقد شده است، ناسیونالیسم چپ کردستان زیر چتر جنبش توده ای مسلحانه از هر نقد جدی در امان مانده و حتی گاه تشویق و تقدیس شده است. این ناسیونالیسم همراه چپ کردستان وارد حزب کمونیست میشود. آنهم تئوری و قالبهای بیانی مارکسیستی را در سطح فرمال میپذیرد و به حزب کمونیست بعنوان ابزاری برای تحقق امر غیر سوسیالیستی خود نگاه میکند. تاریخ اجتماعی این گرایش، نظرات و سنتهای عملی اش، هرچند دارای شباهتها و نقاط مشترکی با چپ رادیکال سراسری است، اما آنقدر مستقل و خود ویژه هست که این جریان را به یک گرایش قابل تمیز در حزب کمونیست تبدیل کند. محیط اجتماعی این جریان اعتراض ملی در کردستان و روشنفکران معترض در جامعه کرد است.

و بالاخره باید به گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب اشاره کرد. پایه اجتماعی این جریان نیازی به توضیح ندارد. در سطح فکری این جریان متکی به تفکر سوسیالیستی ای است که، جدا از تاریخ افکار و آرمانهای سیاسی در ایران، در مارکسیسم نمایندگی و بیان شده است. این گرایش به نشر و اشاعه این تفکر و دفاع از آن مصر است. از نظر عملی این جریان حاصل فعال شدن کارگران در انقلاب ۵۷، تحرک کارگری در دوره پس از آن و گرایش آنها به تحزب کمونیستی از یکسو و ادامه نقد سوسیالیستی در حزب کمونیست و توسط حزب کمونیست از سوی دیگر است. روی آوری حزب به جنبش کارگری، ورود بخش وسیعتری از کارگران به حزب یا تحکیم ارتباط حزب با محافل کارگری زمینه های رشد و تقویت این جریان در حزب را فراهم کرده است. این جریان در سالهای اخیر چهره عمومی حزب را بویژه در قبال طبقه کارگر ایران تصویر کرده است و منشاء استقبالی است که حزب کمونیست در میان کارگران در ایران و کشورهای منطقه با آن روبرو شده است.

لازم است اشاره کنم که اگرچه سوسیالیسم کارگری در حزب زیر چتر عمومی مباحثات کمونیسم کارگری در حزب جلو آمده است، این هنوز به معنی انسجام نظری و عملی این جریان حول این نظرات نیست. در دل گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب هنوز میشود تاثیرات گرایشهای دیگر موجود در طبقه کارگر، نظیر آنارکو سندیکالیسم و یونیونیسم چپ، را نیز دید. کاملاً قابل انتظار است که در آینده شاهد مباحثات زنده ای در درون خود این جریان بر سر این خطوط باشیم. اما آنچه که این جریان را به یک حرکت واحد و بنظر من مبنای محکمی برای یک حزب کمونیستی کارگری تبدیل میکند، یکسانی پایه طبقاتی این جریان و جایگاه برجسته امر سوسیالیسم کارگری در آن است. کشمکشهای درون این جریان در آینده بهرحال در چهارچوب طبقاتی واحدی صورت خواهد گرفت.

وجود گرایش‌های مختلف و منشاء‌های تاریخی - طبقاتی متفاوت آنها به حزب کمونیست یک خصلت ائتلافی و فلج‌کننده بخشیده است. وجود خطوط و جناحها در احزاب کمونیست امری طبیعی و غیر قابل اجتناب است. اما در این مورد مشخص ما نه با گرایش‌های سیاسی و افق‌های گوناگون یک طبقه، بلکه با افق‌ها و گرایش‌های طبقاتی گوناگون روبرو هستیم. روند اجتناب ناپذیر حرکت چنین حزبی جدایی و تفکیک سیاسی و تشکیلاتی اجزاء تشکیل دهنده این جبهه است.

رویدادهای جهانی سالهای اخیر گرایش‌های درونی در حزب کمونیست را بشدت از هم دور کرده است. بحران سوسیالیسم بورژوایی و سقوط بلوک شرق، همانطور که در گزارش به کنگره سوم تاکید کرده بودیم، فشار عمومی به کمونیسم و طبقه کارگر و به مارکسیسم بطور کلی را افزایش داده است. نه فقط رادیکالیسم، از هر نوع، تضعیف شده است، بلکه فضا برای خلاصی رادیکالیسم غیر کارگری از قالب‌های تحمیلی مارکسیستی مساعد شده است. از سوی دیگر افق‌های متفاوتی در برابر ملی‌گرایی، توسعه اقتصاد ملی، پارلمانتاریسم و رفرمیسم سیاسی و اداری قرار داده شده است. چسبندگی فرمال درونی حزب تضعیف شده و راه اجتماعی و سیاسی جریان‌های مختلف در حزب از هم جدا میشود. برای گرایش چپ رادیکال غیر کارگری افق کاملاً کور شده است. این جریان در خارج حزب نه مابه‌ازاء اجتماعی و نه محیط تشویق‌کننده‌ای برای فعالیت ندارد. مارکسیسم به سرعت خاصیت خود را برای این جریان از دست میدهد و علیرغم اینکه کناره‌گیری این جریان از اندیشه مارکسیستی، و گرویدن به انتقادات رنگارنگ مد روز به مارکسیسم، به‌رحال زیر فشار خط رسمی در حزب کمونیست مسکوت گذاشته میشود و بروز اثباتی پیدا نمیکند، حاصل این چرخش خود را بصورت بیتفاوتی سیاسی وسیع و غیبت تمام و کمال از عرصه دفاع از مارکسیسم و کمونیسم نشان میدهد. گرایش ناسیونالیستی کرد، مانند ملی‌گرایی ملت‌های شوروی، به تحرک در میاید در پیچ و تاب‌های سیاسی و دیپلماتیک قدرتهای بورژوایی و تلاطم‌های جاری به راه‌های جدید برای تحقق آرمان‌های قدیم خود امیدوار میشود. ابراز وفاداری این جریان به کمونیسم و مارکسیسم و تحزب کمونیستی خاتمه پیدا میکند و تقابل ناسیونالیسم و سوسیالیسم در حزب کمونیست بالا میگیرد. در مقابل، جریان کمونیست کارگری به سهم خود بر عمق اختلافات پافشاری میکند و برای شکل دادن به یک جریان محکم کمونیستی که تمایل و توان قد علم کردن در برابر موج آنتی کمونیسم امروز را داشته باشد و در تلاطم‌های اجتناب ناپذیر این دهه نقش بازی کند تلاش میکند. همان تحولات جهانی که افق‌های گرایش‌های دیگر در حزب کمونیست را کور کرده جریان مارکسیست و سوسیالیستی کارگری در حزب را نسبت به مبرمیت و اهمیت وظایفش حساس تر کرده است.

در این شک نیست و نبوده است که این خطوط باید از هم جدا شوند. حزب کمونیست دیگر نمیتواند بعنوان یک جبهه ائتلافی کار کند. این روند جدایی در جریان بوده است و خروج امروز ما از حزب کمونیست را فقط بر متن این روند میشود درک کرد.

سنتها و کادرها

یک نتیجه این وضعیت درک اختلافات عمیق سیاسی و فکری ای است که ما را از بخش وسیعی از کادرهای قدیمی حزب دور میکند. در طول این مباحثات برای ما، و تصور میکنم برای طرفهای مقابل ما، روشن شد که بافت کادری حزب کمونیست را فعالین و متفکرین جنبش اجتماعی و سنت مبارزاتی واحدی تشکیل نمیدهد. بعنوان یک عضو رهبری و بعنوان کسی که اساسا در طول این سالها نگرش و افق این حزب را تعریف و تبیین کرده است، این واقعیت که تنها عده محدودی از کسانی که حزب بر دوش آنها ساخته شده بود در این افقها و در این نگرش شریکند، برای من موجب تردیدهای جدی در مورد آینده کار مشترک سیاسی با این رفقا بوده است. از پلنوم هجدهم که، پس از یکدوره کناره گیری، اینبار بعنوان کانون کمونیسم کارگری در راس امور قرار گرفتیم، این اختلاف فکری و سیاسی با لایه ای از کادرهای بالای حزب گام به گام مشخص تر و مسجل تر شد. هرچند علیرغم صراحت پیدا کردن مخالفتهای سیاسی کادرها در حاشیه های تشکیلات هنوز سکوت و یا تائید اتوماتیک نظرات رهبری توسط کادرها روش متداول در حزب کمونیست است، اما در پس این تائیدهای فرمال بروشنی میشود انسانهایی را با افقها و اولویتهای مختلف و در بسیاری موارد متقابل مشاهده کرد. تائیدها و سکوتهای فرمال در برابر نظرات و سیاستهای رهبری در عمل به بیتفاوتی، مقاومت منفی، بی میلی سیاسی و حاشیه نشینی ترجمه میشود. این خصوصیت را از خود کمیته مرکزی تا پائین میتوان مشاهده کرد. حتی در میان بسیاری کادرهایی که ظاهرا در اعلام توافق خود با ما پافشاری دارند، آن شور و خودانگیختگی سیاسی و پراتیکی که مشخصه طبیعی کمونیستی است که اهمیت نقش خود در این دوره را میشناسد و برای ایفای آن عجله دارد، کمتر مشاهده میشود. یک نگاه ساده به رفقای قدیمی ای که همراه آنها این حزب را تشکیل داده ایم این را به ما نشان میدهد که ما، با اعتقادات و اولویتهای سیاسی مان، در این حزب بیگانه ایم و باید در وحدت تشکیلاتی مان با خیلی از کادرهای سنتی در سطح مرکزی و بالای تشکیلات تجدید نظر کنیم.

راه اجتماعی ما از بسیاری کسانی که تا امروز با آنها در حزب کمونیست بوده ایم آشکارا جدا

شده (و یا جدا بودن آن به روشنی ثابت شده است) و سکوت‌ها و تائیدهای فرمال این را پنهان نمی‌کند. دوره خوشبینی قبل از کنگره دوم سپری شده است. تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که یک شاخص اساسی قضاوت همفکری و هم خطی، داشتن سوالات مشترک و اولویتهای مشترک است. توافق لفظی و حتی از آن بدتر سکوتی که میتواند به میل فرد به توافق و مخالفت هردو تعبیر شود، شاخص چیزی نیست. باید دید مشغله واقعی فرد چیست، به چه چیز توجه میکند و به چه چیز بیتفاوت است، چه چیز به تکانش درمیآورد و در کدام سنگر و جبهه حضور پیدا میکند، چه کاری را به غریزه انجام میدهد و چه کاری را هرگز نمیآموزد. در طول چند سال گذشته بزرگترین حمله ایدئولوژیکی و سیاسی بورژوازی به مارکسیسم و هر اندیشه برابری طلبانه کارگری در جریان بوده است. ادبیات همین دوره حزب کمونیست را میشود مرور کرد و دید این پدیده واقعا مساله چه بخش و چه درصدی از کادرهای رهبری و مرکزی حزب بوده است. از این تلخ تر، باید دید واقعا چه بخش و چه درصدی از کادرهای حزب اگر موظف هم میشدند توان عینی دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم در برابر این تهاجم را میداشتند. در همین دوره فلان شاعر و نوازنده ایرانی هم به هم پریده اند، ملی گرایی کرد هم تکانی خورده، فلان دولت فلان قانون ضد پناهنده را گذرانده و فلان دوست قدیمی بعلت عدم پرداخت حق عضویت تویخ شده، و تاثیرات اینها را هم در زندگی سیاسی خیلی رفقا میشود دید و مقایسه کرد. معضل ما در این حزب نه فقط جستجوی پاسخ به مسائل نظری و عملی مبارزه طبقاتی، بلکه جلب توجه لایه کادری سنتی حزب به خود این مسائل بوده است. اختلاف در مشغله، در وظیفه ای که برای خود قائل هستیم، در شاخصهای قضاوت پراتیک سیاسی و نظایر اینها، گواه اختلافات بنیادی میان ماست. جدا شدن تنها راه اصولی پاسخ به این وضعیت است.

تصور میکنم همین توضیحات برای نشان دادن ضرورت جدا شدن از خطوط دیگر در حزب کمونیست ایران کافی باشد. این بحث قدیمی ما بوده است. اوضاع امروز دنیا مبرمیت این تفکیک را برجسته تر میکند. اما شکل مشخص این جدایی، یعنی کناره گیری من رفقای همفکر من از حزب برای تشکیل یک حزب سیاسی دیگر، حاصل ارزیابی مشخص تری از استراتژی های مختلفی است که میشد برای عملی کردن این جدایی در پیش گرفت. اینجا لازم است دلایل انتخاب این شیوه مشخص جدایی، و برخی جنبه های عملی این اقدام، را فقط ذکر کنم و تفصیل آن را به فرصت دیگری موکول میکنم. لازم است برای خوانندگان غیر حزبی این نوشته توضیح بدهم که این توضیحات در ماههای اخیر به طرق مختلف، به شکل نوار برای رفقای حزبی، سخنرانی در کنفرانس فراکسیون کمونیسم کارگری و توضیحاتی در پلنوم بیستم به اطلاع رفقای تشکیلاتی رسیده است.

۱- طرح قبلی ما مبنی بر جداسدن خطوط سیاسی در حزب بر مبنای پلاتنفرم های روشن عملاً متحقق نشد و امیدی به گشایشی در این زمینه نبود چرا که در طول دوره اخیر ثابت شد که خطوط دیگر به اختلافات خود، حتی آنجا که ماهیت سیاسی آن روشن است، ظاهری تشکیلاتی و حتی شخصی میدهند و از یک مقابله صریح سیاسی اجتناب میکنند. عاقبت این روند خوشایند نبود. دقیقاً به درجه ای که مخالفین ما در حزب ناگزیرند، بنا به مصالح سیاسی شان، وجود اختلاف با ما در نگرش و خط سیاسی را کتمان کنند، بهمان درجه در اختلاف تراشی و بهانه جویی تشکیلاتی بیشتر فرو میروند. هرچه اختلاف سیاسی واقعی کم‌رنگ تر جلوه داده میشود، بر غلظت تعبیرهای تشکیلاتی و حتی شخصی از اساس اختلافات درونی حزب افزوده میشود. مباحثات درونی اخیر در مورد جنگ خلیج و تحولات کردستان عراق این را دیگر بی هیچ شبهه ای ثابت میکند. مظلوم‌نمایی تشکیلاتی ظاهراً از ایستادن بر نظرات خویش و اذعان به وجود اختلافات سیاسی خاصیت عملی بیشتری برای مخالفان ما داشته است. این روند عبث بودن طرح جدایی آگاهانه و داوطلبانه خطوط مختلف را آشکار میکند.

۲- در چنین اوضاعی کنگره چهارم گرهی از کار باز نمیکرد. سناریوی محتمل کنگره چهارم، تأیید سنتی نظرات ما توسط اکثریت قاطعی در کنگره، احتمالاً پرخاشهایی حول مسائل تشکیلاتی از طرف جریان ناسیونالیست کرد، و سپس کمپین انتخاباتی در کردورها برای گنجاندن تنی چند از رفقای مورد نظر جریانات دیگر در کمیته مرکزی بود. نه فقط شکافهای واقعی سیاسی روشن تر نمیشد، بلکه همان درجه اختلاف سیاسی ای که سران گرایشات دیگر بهرحال در محافل پیرامونی خود ابراز میکنند نیز مسکوت گذاشته میشد. این رسم تاکنونی خطوط دیگر در حزب بوده است. برعکس تمایل ما کنگره، با ابراز وفاداری های غلیظ مخالفین به نظرات ما، ولو در کنار رشادتهای انتقادی عده ای معدود در زمینه تشکیلاتی، به تصویر کاذب هم خطی سیاسی جان تازه ای میداد.

۳- ضرورت جدایی سیاسی فقط از طرف ما مطرح شده. برای خطوط دیگر و فعالینشان در سطوح مختلف، از درون کمیته مرکزی تا واحدهای محلی، حفظ وحدت تشکیلاتی با جریان ما تا این مقطع حیاتی بوده است. چپ رادیکال سنتی در حزب کلاً پرچم مستقلی ندارد و به تنهایی حرکت تشکیلاتی ای در صحنه اجتماعی نمیتواند برای خود تعریف کند. این جزو همان چپی است که فاقد افق و طرحی برای کار کمونیستی در این دوره است و زیر فشار آنتی کمونیسم در بهترین حالت ناگزیر اتمیزه میشود. روند محتمل تر حرکت اینها کنار گذاشتن مارکسیسم بعنوان یک نگرش و

سوسیالیسم بعنوان یک جنبش عملی است. برای این دسته از کادرها، حزب کمونیست ظرف مناسبی برای حفظ هویت چپ به مثابه افراد معین و کسب فرصت برای انتخاب سیاسی فردی است. برای ناسیونالیسم کرد انتخاب جدایی مستلزم وجود شرایط عینی مناسب در جنبش کردستان است که امکان تشکیل فوری یک سازمان ناسیونالیست چپ با اندازه های تشکیلاتی قابل ملاحظه را فراهم کند. جدایی از حزب کمونیست برای این جریان نمیتواند با درجه ای فاصله گرفتن از کمونیسم بطور کلی و رفتن در لاک رادیکالیسم ملی همراه نباشد. مادام که این شرایط عینی وجود ندارد، ماندن در حزب کمونیست و حفظ تصویر خود بعنوان کادرهای سیاسی متشکل و دخیل در تحولات کردستان مطلوب تر است. امروز دیگر روشن شده است که صراحت لهجه و جسارت خط ناسیونالیستی کرد در حزب کمونیست رابطه مستقیمی با تحرک ملی گرایی کرد در منطقه دارد. تحرک عمومی اخیر جامعه کردستان و طرح مساله کرد در سطح جهانی برای دوره ای این گرایش را خوشبین کرد و اجازه داد "سندروم پلنوم شانزدهم" به درجه ای به فراموشی سپرده شود. امروز بنظر میرسد که دورنمای جدایی داوطلبانه این جریان از حزب مجددا تیره شده باشد.

بهرحال گرایشات دیگر خواهان جدایی نیستند و به خط ما و بخصوص به خود ما بعنوان افراد معین بعنوان تنها آلترناتیو واقعی برای حفظ شالوده حزبی که خواص خودش را برای آنها دارد نگاه میکنند. نه فقط این، بلکه این را هم میدانند که اذعان به وجود اختلاف سیاسی در دست ما به استدلالی برای طرح خواست مشروع خروج این جریانات از حزب منجر میشود. این علت تلفیق تندترین حملات شخصی سردمداران این جریانات به ما و در عین حال غلیظ ترین سوگند خوردن ها به نظرات ماست.

خروج ما از حزب به شیوه ای سیاسی و اصولی این بن بست را میشکند. بالاخره جریانی که بر اختلاف سیاسی خود پافشاری میکند باید در جدایی پیشقدم شود. این کاری است که امروز صورت گرفته است.

۴_ ایده تصفیه ایده ای بوده است که در طول این دوره مداوما توسط موافقین و مخالفین ما جلوی ما گرفته شده. یکی در آن روشی برای تعیین تکلیف حزب جستجو میکند و دیگری از آن موضوعی برای راه اندازی تعزیه تشکیلاتی ساخته است. در اولین شماره کمونیست پس از پلنوم هجدهم گفتم که تصفیه خط ما و ابزار ما در این کشمکشها نیست. ما خواهان جدایی سیاسی و آگاهانه خطوط درونی حزب هستیم. این گفته البته مانع از این نشد که طیفی از کادرها بخصوص در میان گرایش ملی کرد دو سال آزرگار هر زنگ پستی را رسیدن حکم اخراج تصور کند و مدام

حد طاقت ما را برای ناسزا شنیدن به بوته آزمایش بگذارد. بهرحال ما به این خط خود وفادار ماندیم. اینجا می‌خواهم در پاسخ به رفقای که می‌گویند "این حزب ماست چرا آنها نروند" به نکاتی در مورد عبث بودن و زیانبار بودن تصفیه تشکیلاتی در این وضعیت معین اشاره کنم.

اولاً، تصفیه افراد نمیتواند نتایجی مشابه جدایی سیاسی ببار بیاورد. جدایی سیاسی تصفیه مثبت است و نه منفی. هرکس بر مبنای اعتقادات خود مسیر خود را در پیش می‌گیرد و لذا تصفیه ای جدی و عمیق عملی میشود. حرمت انسانها و موقعیت حقوقی برابر آنها در جریان جدایی حفظ میشود. بعلاوه تبیین گرایشات از وظایف آتی شان در قامت تشکیلاتی مستقل شان در طی مرزبندی سیاسی تدقیق میشود و گسست سیاسی بنیادی تری از سنتهای خطوط دیگر صورت می‌گیرد. در مقابل، تصفیه فردی، ولو بر مبنای تعلق اعلام شده افراد به خطوط مشخص و مدون، بهرحال آغشته به قضاوت‌های ذهنی و معیارهای دلخواهی خواهد بود. در این شیوه افراد تحقیر میشوند. اگر بیرون حزب افقی از فعالیت روبروی خود نبینند، که در این مورد این بشدت صدق میکند، فضای توأبیت و تمکین خودشکنانه و ریاکارانه رشد میکند. چنین تصفیه ای مهر خود را بهرحال بر احساس حقانیت‌های آنها می‌گذارد. تصفیه فردی، در این مورد مشخص که نه فقط افراد بلکه اساساً سنتها و باورها و برداشتهای سیاسی گوناگون در برابر هم قرار گرفته اند، این نقص اساسی را دارد که اینها را صرفاً در افراد جستجو میکند و خصلت اجتماعی این تقابلها را ندیده می‌گیرد. تنها انشعابات و جدایی‌های فکر شده و آگاهانه سیاسی میتواند انتقال واقعی از یک سنت مبارزاتی به سنت دیگر را ممکن کند.

ثانیاً، خود تصفیه و مشروعیت و عدم مشروعیت آن به بخشی از تاریخ واقعی حزبی که بجا میماند تبدیل میشود. این در فضای آنتی کمونیستی امروز، که بازار وسیعی برای تخطئه کمونیسم متشکل وجود دارد، بشدت زیانبار است. حزبی که از این تصفیه در بیاید باید خود را برای یک دوره ای طولانی از پاسخگویی به اتهاماتی که از هرسو به سمت آن پرتاب میشود، برای تحریفات زمختی که بر این مبنا در تاریخ و هویت سیاسی آن بعمل خواهد آمد آماده کند و به نظر من به سادگی از این دوره خلاصی نخواهد یافت. جریان تحریف تاریخ این حزب هم اکنون در گوشه و کنارها و متاسفانه این اواخر در سطوح بالای خود این حزب آغاز شده است. حقانیتی که فرضاً خود ما در مورد این تصفیه حس کنیم کافی نیست. دنیای بورژوازی بیرون روی این ماجرا سرمایه گذاری میکند. این دنیایی است که در آن جلوی چشم ما، از زبان یک مشت جوجه ژورنالیست تازه کار، لنین لغو کننده اسارت ملت‌های روسیه تزاری را سرکوبگر ملی قلمداد میکند و مردم این را در مقیاس وسیع باور میکنند. جزوه‌هایی که قرار است حزب بعداً در توضیح تصفیه‌ها در

پاسخ تحریفات رسانه های جمعی بورژوایی و مورخین قلابی بنویسد، حتی گوشه ای از این تحقیق عمومی را هم پاسخ نمیتواند بدهد. از انرژی ای که بیهوده باید صرف نوشتن اینگونه دفاعیات از حزب کرد میگذرم.

ثالثا، اگر بنا باشد من روزی بخش وسیعی از کادرهای قدیمی و حتی بنیانگذار این حزب را که تازه برخی شان هنوز هم ادعا میکنند که گمشده خود را در بحثهای کمونیسم کارگری یافته اند تصفیه کنم، ترجیح شخصی ام این خواهد بود که خودم بروم. این رفقا جای مرا در دنیا تنگ نکرده اند. نیروی اساسی انقلابی که من دنبالش هستم بیرون این حزب است. بخش عمده مارکسیستهای پرشور و توانا که باید جلوی این انقلاب طبقاتی بیفتند از بیرون این حزب باید پیدا شوند. تصفیه مثبت، فاصله گرفتن و همفکران خود را جمع کردن، راه اصولی تر، کم مشقت تر و مستقیم تری به هدفی است که من دنبال میکنم.

بهرحال روش تصفیه نه راه بلکه دامی در جلوی ماست و سرمایه ای برای مخالفین کمونیسم و تشکل کمونیستی در جامعه فراهم خواهد کرد.

۵_ گفته میشود که این حزب ماست و نباید از اعتبار و نفوذ و امکانات آن چشم پوشید. بنظر من هم این حزب ماست. اما جامعه هم این را میداند. نفوذ و اعتبار این حزب از آسمان نیامده. حاصل کار انسانهای کمونیست و خط مشی سیاسی معینی است. این حزب روی الگوی ما از کمونیسم خود را به جامعه شناساند و در طبقه کارگر اعتبار پیدا کرد. و بنظر من اگر ظاهر حقوقی مساله اینست که ما داریم حزب را ترک میکنیم، واقعیت اجتماعی و سیاسی غیر قابل کتمان و عیان این واقعه این است که آنچه که از این پس خود را حزب کمونیست خواهد نامید است که ما را ترک کرده است. و این ترک کردن از مدتها پیش شروع شده بود. برای هیچ ناظر حزب کمونیست سوال جدی ای در مورد اینکه حزب بعدی ما کجای جامعه خواهد ایستاد چه خواهد گفت و چه خواهد کرد وجود ندارد. اگر ابهامی بیرون ما هست اینست که حزب فعلی با رفتن ما در کجا قرار خواهد گرفت. ما نه میتوانیم اعتباری بیش از آنچه خودمان و خطمان در جامعه داشته ایم با خود ببریم، و نه سرسوزنی از این نفوذ و اعتبار را با رفتن از حزب از تحویل کسی میدهیم. جامعه بیرون ما، از کارگر آشنا به حزب و گروههای سیاسی چپ تا احزاب بورژوایی و ناظرین سیاسی، بهرحال به ما و حزب کمونیست به شیوه ای ابژکتیوتر نگاه میکنند و ناگزیرند برخلاف برخی رفقا که انکار لجوجانه عینیات را برای راضی کردن خود کافی میدانند، با واقعیات موجودیت سیاسی حزب بعدی روبرو شوند. بنابراین کوچکترین نگرانی از بابت از کف دادن نفوذ

سیاسی و قدرت عمل ندارم. میدانم که محافل بورژوازی و خرده بورژوازی ایرانی و غیر ایرانی به درست خروج ما را خروج عاملین "کله شقی" مارکسیستی و "یکجانبه نگری" کارگری حزب کمونیست تلقی میکنند و در منزوی کردن حزب بعدی ما و تحیب حزب باقی مانده تلاش خواهند کرد. اما این نقطه قدرت ماست و عاملی در گسترش بیشتر نفوذ ما در طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری خواهد شد.

مساله امکانات حزب کاملا جنبه حقوقی دارد. کسی که از حزب کمونیست خارج میشود بنظر من از نظر حقوقی ادعایی در مورد امکانات این حزب نمیتواند داشته باشد. فراتر از جنبه حقوقی البته جنبه اصولی و سیاسی ای وجود دارد. اما تشخیص حق سیاسی کسانی که جدا میشوند نسبت به امکاناتی که خود در ایجاد آن سهم بوده اند تماما با خود حزب کمونیست است. از نظر حقوقی کاملا مختار است که این حق را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. شخصا نه فقط کلیه امکانات موجود را متعلق به حزب کمونیست میدانم و هیچ مطالبه این در این خصوص نداشته ام، بلکه از نظر سیاسی معتقدم باقی گذاشتن کامل این امکانات به نفع حزب جدید خواهد بود. این انتخاب سیاسی واقعی را برای فعالین حزب امکانپذیر تر میکند. کسی که میخواهد به حزب ما بپیوندد باید با علم به محدودیت امکانات ما خود را برای یک دوره تلاش برای ساختن مقدماتی ترین امکانات برای این حزب آماده کرده باشد. تنها در یک مورد ما مطالبه ای در قبال امکانات حزبی طرح کردیم و آن مربوط به تامین نیازهای کوتاه مدت زیستی و دفاعی رفقای مستقر در اردوگاههای کومه له است که از حزب کمونیست جدا میشوند. طرح این مطالبه هم از آن جهت ضروری بود که در این مورد مشخص، بدلیل شرایط ویژه کار و زیست این رفقا، امکان امکانسازی مستقل در کوتاه مدت برای آنها وجود ندارد.

۶- جدایی امروز یک انشعاب از حزب کمونیست نیست. همانطور که به طرق مختلف و از جمله در پلنوم بیستم در توضیح رسمی علت جدایی خود گفتم، جدایی من یک جدایی فردی از حزب کمونیست ایران به منظور تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری است. من فراهوان جدایی به هیچیک از اعضاء و فعالین حزب کمونیست نداده و نمیدهم و کسی را به جدایی از حزب ترغیب و تشویق نکرده و نمیکنم. از بدو رسیدن به این تصمیم به رفقای حزبی و به خود رفقای دفتر سیاسی اعلام کردم که این تصمیم من قطعی است و آنها نیز میتوانند در قبال این عمل انجام شده تصمیم فردی یا جمعی خود را بگیرند. در طول این مدت حتی یک قدم برای مجاب کردن کسی به همراهی با خودم در این حرکت برنداشته ام و حتی از هر صحبتی با رفقای قدیمی و نزدیک خود که چنین شبهه ای بجا بگذارد اجتناب کرده ام. در کنفرانس فراکسیون تاکید کردم که

اقدام من به معنی دعوت به یک انشعاب فراکسیونی نیست و قرار نیست حزب جدید توسط فراکسیون تشکیل شود. شخصا تنها از همراهی کسانی استقبال میکنم که مستقل از ترغیب و تشویق و بر مبنای شناخت تاکنونی خود از واقعیات سیاسی حزب و دنیای امروز بخواهند این راه را انتخاب کنند. من ادعایی نسبت به میراث سیاسی و مادی حزب کمونیست ندارم، به فعالیتی که تاکنون در حزب کمونیست کرده ایم افتخار میکنم و حق کسانی را که بخواهند بعد از ما در حزب بمانند و تحت این نام فعالیت کنند برسمیت میشناسم. این برخورد برای من از سر بینبازی و علو طبع اخلاقی نیست. بلکه از اینرو است که شکل گیری حزب آتی را در یک فضای سیاسی و بر مبنایی اصولی تسهیل میکند و هویت سیاسی شفاف تری به آن میبخشد.

در عین حال در این تردید نداشته ام که اعلام جدایی من با جابجایی های اساسی در حزب کمونیست همراه خواهد بود و نه فقط طیف همفکر من در این حزب با من این حزب را ترک میکند بلکه برای طیف وسیعتری تردیدهای جدی ای در مورد انسجام و ادامه کاری آتی حزب کمونیست ایران و توانایی رهبران بعدی حزب آن در هدایت و اداره حزب امور ببارمیاورد. از اینرو از پیش تصمیم خود را به اطلاع کمیته مرکزی حزب و، بدنبال پلنوم، کل تشکیلات رساندم تا هرکس فرصت کافی برای تعمق درباره انتخاب سیاسی و کسب آمادگی برای وظایف عملی آتی خویش داشته باشد. بهمین ترتیب آمادگی خود را برای کار در یک دوره انتقالی، تا پلنوم بیست و یکم، و سازمان دادن یک جدایی منظم و با فرهنگ سیاسی متناسب با اصول کمونیستی اعلام کردیم.

۷_ متن کتبی اعلام کناره گیری قریب الوقوع خود را چند هفته قبل از پلنوم بیستم کمیته مرکزی در اختیار حزب گذاشتم تا در پلنوم مطرح شود. همچنین تصمیم خود را شفاهاً به اطلاع اعضاء کمیته مرکزی حزب رساندم. در پلنوم مختصراً درباره علل کناره گیری خود صحبت کردم. از جانب رفقای حاضر هیچگونه بحث متقابل، سوال و یا اظهار نظری در مورد این تصمیم مطرح نشد. در پاسخ به پرسش یکی از رفقا، هریک از حاضرین به اختصار واکنش خود را در قبال این مساله اعلام کردند. من و سایر رفقای دفتر سیاسی همچنان خود را برای این ارگان تا پلنوم بیست و یکم، که ما رسماً از حزب کناره گیری خواهیم کرد، کاندید کردیم و همانطور که در گزارش پایانی پلنوم آمده است دو نفر ما به اتفاق آراء و دو نفر با ۱۱ رای از ۱۵ رای قطعی حاضر مجدداً به دفتر سیاسی انتخاب شدیم. هدف ما از باقی ماندن در دفتر سیاسی این بود که اولاً، کاملاً روشن باشد که کناره گیری ما از حزب ناشی از هیچگونه فشار تشکیلاتی خطوط دیگر در حزب و یا وجود بحران رهبری در حزب کمونیست نیست، بلکه یک جدایی سیاسی داوطلبانه است. ثانیاً،

تضمین کنیم که جریان جدایی تشکیلاتی در حزب، همانطور که شایسته حزب کمونیست ایران است، اصولی و منظم پیش می‌رود و هیچ نوع اغتشاشی، که نه فقط زیان سیاسی برای همه ما فعالین امروز حزب کمونیست ببار می‌آورد بلکه میتواند موجب وارد شدن ضایعات و لطمات مادی به حزب باشد، رخ ندهد. ثالثاً، بر انعکاس مسائل این جدایی در ارگانهای حزبی نظارت کنیم و مانع از آن شویم که سنتهای عقب مانده که در چنین شرایطی ناگزیر فضای رشد پیدا میکنند، چهره سیاسی حزب کمونیست ایران را مخدوش کنند. و بالاخره، رابعاً، معتقد بودیم که مادام که حزب کمونیست با ترکیب تاکتونی اش وجود دارد و ما خود را فعالین آن میدانیم، باید سخنگویان سیاسی خطی که تا امروز خط رسمی حزب کمونیست بوده است این حزب را از نظر سیاسی نمایندگی کنند و رهبری حزب همچنان در دست جناح چپ باقی بماند. در پلنوم بیست و یکم، پس از ارائه گزارش اقدامات دوره انتقالی، رسماً از حزب کناره گیری میکنیم و مسئولیت فعالیت حزب کمونیست را به رفقای باقیمانده کمیته مرکزی خواهیم سپرد.

تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران مقارن با پایان پلنوم بیست و یکم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام خواهد شد. درست تر میدانم توضیحات بیشتر درباره حزب جدید و نیز نظرم درباره سرنوشت حزب کمونیست ایران پی از کناره گیری ما و شیوه برخورد ما به آن را از تریبون جداگانه ای مطرح کنم.

جدایی ما تنها راه رسیدن به هدف استقلال خط مشی کمونیسم کارگری و یک حزب کمونیستی کارگری یکپارچه نبود. میشد چندین سال دیگر در راس این حزب قرار داشت، جدل کرد، نوشت، قرار صادر کرد، "رفع ابهام" کرد، "آموزش داد"، حرکت سوسیالیستی و کارگری در حزب را تقویت کرد، گرایشات دیگر را منزوی کرد، تصفیه کرد و غیره. چه بسا نهایتاً موفق میشدیم. اما اشکال سر همان "چندین سال" است. ما این سالها را نداریم. در جواب کسانی که فردا از ما میپرسند در سالهای سیاهی که کمونیسم و همراه آن شرافت بشر را زیر یورش برده بودند، در سالهایی که کارگر بودن را دوباره با محرومیت و حقارت معنی کردند چه میکردید، نمیتوانیم پاسخ بدهیم "مشغول اصلاح حزب مان بودیم". دنیا با همه وسعتش آماده استقبال از کمونیسم مصمم و روشن بینی است که بخواهد امروز از نو شروع کند.